

سوسیالیسم کارگری و چپ رادیکال
(تعارضات تعلیلی بر ظاهری استدلالی)

یاسر عزیزی

چهارشنبه ۳۰ آبان ۱۳۸۶ - ۲۱ نوامبر ۲۰۰۷

مقدمه:

فضای سال های پایانی دهه هفتاد، زمانی که نوجوانی و جوانی را به عقد یکدیگر در می آورد، برای من بسیار سنگین بود. آرام آرام بین آشنایان پیچیده بود که فلانی "حرف های مارکسیستی" می زند. وضعیت آن سالها هم مشخص بود. به روز ترین پرستیژها برای هر کسی، زمانی دست می داد که ژستی با کتاب های امثال شریعتی و سروش می گرفت. در چنان شرایطی، کمترین سخن تمسخر آمیزی که منتظر بودی، دخیل بستن به ویرانه های سوسیالیسم و مارکسیسم بود. با آنهمه؛ اما نمی توانستی آنگونه ای که بودی نمی نمودی. مثلاً گفته اند: "هر که طووس خواهد ..."

سال های آغازین دهه هشتاد، اما وضع رو به بهبود بود. جوانه هایی سرخ از هر سو سر برمی آوردند و به سرعت فضاها و موقعیت هایی را احراز می کردند. بگونه ای که بیکباره، چپ مارکسیستی، واقعیتی شد قابل درک و محاسبه. همه این سال های دهه هشتاد به نوعی سال های امید بخش بود اما ...

نزاع سوسیالیسم کارگری و چپ رادیکال

قبل از ورود به بحث نزاع مورد اشاره، باید مطلبی را صراحتن بیان کنم.

موج جدید چپ گرایی مارکسیستی که شروع به گسترش نمود، توأم با واقعیتی و ثبت در تاریخ چپ گرایی ایرانی بود. از آنجایی که موج های چپ گرایی از دهه 20 به بعد، غالباً با اقبال هیستریک به وضع جهانی چپ همراه بود، به نظر می رسید موج جدید، علی رغم شرایط رسانه ای و دولتی داخلی از سویی و اوضاع تک باورانه رسانه ای جهانی از دیگر سو، از آن مقتضیات احساسی که نیروهای گذشته چپ بدان مبتلا بودند؛ دور اند. بنابراین در ظاهر احساس می شد نیروهای جدید و جوان چپ ایران، با مطالعه گسترده آثار کلاسیک چپ، از عقیه فکری مناسبی برخوردارند. نوشته ها و تحلیل های عمده نیروها نیز بر ایندی موبد این حدس را نشان داده است. اشتیاق زیاد. این مارکسیست های جوان، در کنار خوشایندی اش اما تبعات دیگری نیز داشته است. بلع فکری سریع و پی در پی فرآورده های تنوریک امثال "مارکس، انگلس، لنین و ..." در مدت کوتاهی پس از چپ شدن، در بین بخش هایی از این نیروها، سوء هاضمه مارکسیستی را موجب شده است. تا بدانجایی که درد مقعد و شکم درد فکری خود، که ناشی از همان سوء هاضمه بوده است را "رنج عام طبقه کارگر" حس کرده اند، و به سرعت در صدد تحقق تزیازدهم مارکس در باره فویرباخ برآمده اند. بی آنکه درنگی بر پیوست فکری خویش کنند و حتی با خود بیندیشند که مارکس و انگلس، بعنوان کاشفان جهانی سوسیالیسم علمی، در عین ایجاد جهانی تغییر، موفق به تغییر جهان خود نشدند، بلکه در زمان مرگ، جهان را ذره یی به آرزو هاشان شبیه نمی دیدند، چه خود خوب می دانستند برای تغییر جهانی چندی زود به دنیا آمده اند. حال چگونه است که جوانانی؛ نرسیده از قنطاق باورهای سنتی و مذهبی پیش سرمایه داری، در جامعه ای که هنوز "اسمیت" خود حتی "لوتر"ش را نیافته است، تا هیبت ایدئولوگ های بزرگ مارکسیست خود را بالا می کشند و حتی حکم دادستانی و دادگستری خود را با صدور احکام ارتداد هر آنکه به زعم ایشان غیره واقعی چپ می زند را امضا می کنند و بادکنکی می شوند محتاج تنها یک سنجاق؟

شرایطی که این روزها جنبش چپ با آن رو به روست، بیشتر از همه متأثر از درگیری های بین دو گرایش درون جنبش چپ است، که هر یک دیگری را به گونه ای تکفیر و طرد می کند و خود را دارای درک اصیل تری از مارکسیسم و سوسیالیسم معرفی می نماید.

در این نوشتار بر آن نیستم که وارد در موارد اتهامی ای شوم که هر یک از این دو گرایش علیه دیگری اقامه می نماید. چه؛ پیش از این در مطلبی (رقابایی برای دوئل) خواست خود را در اتحاد همه نیروهای چپ مطرح کرده ام و چنین درگیری هایی را موثر در تحلیل و اتلاف نیرو و زمان در جنبش چپ دانسته ام. اگر چه خود نیز معتقدم، طیف ها و گرایشات درون چپ می توانند و باید مرزهای فکری خاص خود را داشته باشند، اما هراس، از دیوار شدن مرزهایی است که مرزبانان آن جز به حذف دیگری دل آرام نشوند.

"عابد توانچه" بعنوان نماینده "چپ رادیکال" و "کیوان امیری الیاسی" بعنوان نماینده "سوسیالیسم کارگری" دو سر اصلی این تنازع بوده اند. هر دو مرتین طی نوشتارهایی از خجالت یکدیگر در می آیند و به نقد بی رحمانه!! یکدیگر دست می زنند. مهم نیست متوجه ناخنک زدن دیگری آنسوی ترک هستند یا نه. مهم اینست که یکدیگر را می کوبند. گویی سوسیالیسم یکدیگر را عیار می زنند تا جوهر اصیل، ذات غیر اصیل را از میدان به در کنند. صورت ابر مرد "نیچه" را بر پیکره خوانش سوسیالیستی

خود تحمیل خواهند کرد؛ به گمان!

"اهمیت یک قدم واقعی برای یک جنبش، بیش از ده ها برنامه است." (مارکس، نامه ای به براک، می 1875)

سوالی مطرح است، و آن اینکه حرف حساب این رفقا چیست؟
در واقع، در دو نوشتاری که "کیوان امیری الیاسی" ذیل عنوان (در دفاع از سوسیالیسم کارگری) منتشر کرده است، پس از مقدماتی، رقیب را به "رادیکال بودن" در عین "کارگری نبودن" معرفی کرده است و نتیجتاً نقض بدیهی ترین اصل مارکسیستی را به "چپ رادیکال" منتسب کرده است.
"عابد توانچه" نیز در دو نوشتار، دیگری را به عدم درک صحیح از مارکسیسم و در نتیجه ناتوان در تغییر جهان که خود را توانا بر آن می داند معرفی کرده است.

اینها همه مباحثی هستند که می تواند در صورت حفظ چارچوب های نقد عینی و منطقی، به باروری بیش از پیش چپ نیز کمک کند. مباحث استدلالی، که هر کس با آوردن دلایلی، دیگری را به نقد می کشد، دیگران می توانند داور می کنند.
رفقای بسیاری، بر همین اساس که نقد را لازمه عمل یک مارکسیست می دانند، از هر دو سر نزاع خواسته اند، با حفظ اتحاد عمل اجازه ندهند مباحث درونی جنبش، راه را برای انحراف چپ از مسیر مبارزه اصلی خود هموار کند.
"کیوان امیری الیاسی" اما؛ در دومین نوشتار دفاعی خود از سوسیالیسم کارگری مورد ادعای اش، در پاسخ به رفقایی که بحث اتحاد در برابر دشمن مشترک را پیش کشیده اند چنین می آورد: "طی چند روز گذشته، شماری از رفقا که از موضعی خیرخواهانه، نگران تحلیل نیروی چپ در جدال های قلمی درونی هستند، نسبت به ارائه پلمیک با عابد توانچه ابراز ناخرسندی کرده اند. این رفقا عمدتاً بر ضرورت نقد و مقابله با دشمن مشترک (لیبرال ها، انجمن های اسلامی، حکومت اسلامی و ...) پرداخته اند." کیوان امیری در ادامه، "ضمن اشاره به این نکته که مبارزه ایدئولوژیک کمونیست ها نمی تواند بر پایه روش دو خردادی اتحاد برای مقابله با دشمن مشترک قرار گیرد" به پلمیک خود با عابد توانچه ادامه می دهد.

در اینجا دو نقل قول از مارکس و انگلس خواهد آورد، تا مشخص شود، چنین اتحادی در برابر دشمن مشترک را ممکن است دوم خردادی ها هم از منابع ایدئولوژیک کمونیستی اخذ کرده باشند.

مارکس، پس از اعلام برنامه هواداران "لاسال" به کنگره "گوتا" که منجر به انتشار "نقد برنامه گوتا" از سوی مارکس شد، طی نامه ای به "براک" از همکاران خود و انگلس- می نویسد: "اهمیت یک قدم واقعی برای یک جنبش، بیش از ده ها برنامه است. بنابراین اگر نمی شد برنامه ای بهتر از برنامه آیزناک حزب سوسیال دموکرات کارگران آلمان؛ ارائه کرد و شرایط زمان اجازه چنین کاری را نمی داد، کافی بود موافقت نامه ای برای فعالیت علیه دشمن مشترک تدوین شود. ولی با تهیه برنامه ای که حاوی اصول حزب است (به جای تعویق آن به زمانی که دوره ای طولانی از فعالیت مشترک، شرایط را آماده کرده باشد) ..."

این جمله از مارکس در حالیکه در همین سال، "انگلس" در نامه ای به یکی از همکاران نزدیک خود و مارکس به نام "بیل" می نویسد: "حزب ما قبلاً بارها به لاسالی ها پیشنهاد آشتی و یا همکاری مشترک داده است و بارها هم با پاسخ منفی و متکبرانانه (هاسن کلور ها) ، (هاسلن ها) و (تلکه ها) روبه رو شده است."

با توجه به نوشته مارکس، که ارائه برنامه های تنش زا را نیازمند طی زمانی طولانی از فعالیت مشترک علیه دشمن مشترک و فراهم شدن شرایط می دانست، به نظر می رسد پاره ای از بی توجهی های "هاسن کلور" ی به فراخوان اتحاد برای مبارزه با دشمن مشترک در شرایط امروزی ایران، چندان با مضامین ایدئولوژیک کمونیستی سازگاری نداشته باشد.

باری در این نوشتار بر آن نیستم به طرح و نقد استدلال های طرفین بپردازم. بلکه از میان بیشمار انگ ها و فحش هایی که هر دو طیف نثار یکدیگر می کنند، برداشت اصلی خود را که به عنوان اصلی بحث برمی گردد مطرح می کنم.
اصل ادعای من این فرض است که با توجه به اختلافات همیشگی نیروهای چپ در حوزه تاکتیک ها و رفتارهای اجتماعی، تنش های شدید کنونی بیش از آنکه ناشی از اختلافات ایدئولوژیک طیف های مورد بحث باشد، معلول علتی بیرون از جنبش چپ است. ضمن بیان این آرزوی قلبی که؛ امید دارم این علت بیرونی هنوز برای جنبش چپ درونی نشده باشد، مختصرن به این ادعا می پردازم.

"مشارکتی بودن" و "وابستگی به دوم خردادی ها" اتهام و انگ مشترکی است که هر دو گروه به یکدیگر منتسب کرده اند. ادعای نگارنده در این نوشتار، پرداختن به نقش پنهان گروه های اصلاح طلب و اعضا و هواداران "حزب مشارکت" در این درگیری هاست. گروه ها و گرایشاتی که در کنار اهتمام حکومت احمدی نژاد به سرکوب چپ در ایران، خصم و خشم خود را نسبت به گسترش دامنه چپ در بخش های مختلف جامعه اعلام و دست همکاری خود را برای سرکوب این نیروها به سمت همه گروه های چپ ستیز دراز کرده اند. در چنین شرایطی، دست زدن به برافروختن آتش اختلافات حزفی در اردوگاه چپ، نه تنها در شکل که در ماهیت عمل مشکوک و قابل تامل است. به نظر می رسد پاره ای از نیروهای چپ اگر نگوییم مورد شانتاژ نیروهای دوم خردادی قرار گرفته اند، بگونه ای مورد تحریک پنهان. این گروه های چپ ستیز قرار دارند تا با ایجاد فتنه های تفرقه انگیز میان نیروهای چپ در به ضعف کشیدن این جنبش قدرتمند و انقلابی، نقشی ایفا کرده باشند. چنین علتی اگر وجود داشته باشد، که به زعم

من وجود دارد باید شناخته و به شدت نقد و رسوا شود. اگر عاملن چنین تاثیری گرفته شده باشد (که امیدوارم انگونه نباشد) نیز نه تنها باید عاملین آن تقبیح شده و مورد نقد بی رحمانه قرار گیرند که مفتضحانه از اردوگاه چپ اخراج شوند. تا به تعبیر حافظ :
"خوش بود گر محک تجربه آید به میان/تا سیه روی شود هر که در او غش باشد"